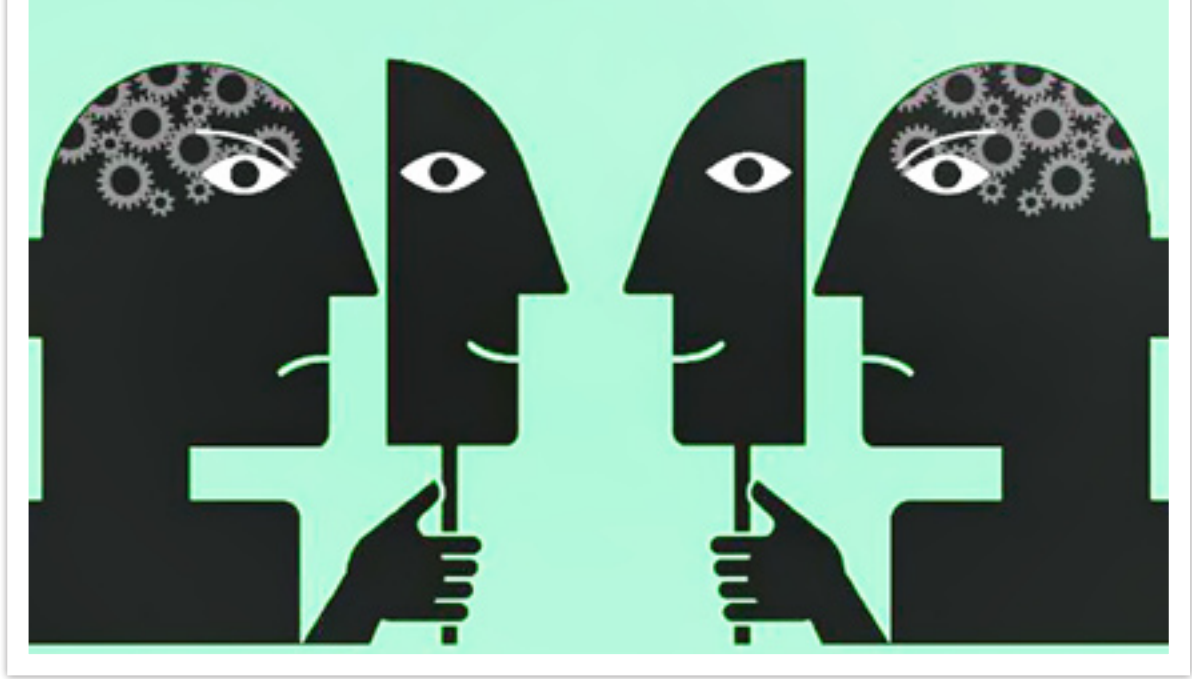


سبک رفتار



آشنایی با انواع نقاب‌ها در جامعه هزار چهره‌ا

نقاب‌ها را دور بریزیم و یکرنگ باشیم

■ مهدی مهاجر

تا حالا نقاب بعضی آدم‌ها را از نزدیک دیده‌اید؟ آنهايي که نقاب‌هاي مختلفی بر صورت مي‌گذارند؟ بعضي بر چشمه‌ها نقاب مي‌گذارند تا خدای نکرده برق نگاه آدم‌هاي بي گناه در گيرشان نکند. مبدا عذاب وجدان بگيرند و در انجام کاري که مي‌دانند اشتباه است اراده‌شان سست شود. بعضي‌ها نقاب بر صورت مي‌زنند. از شناخته شدن

■ وقتی بر چهره نقاب می‌زنیم

دنيای امروز ما پر از نقاب‌هاي رنگي است. نقابي از جنس دروغ و ريا. نقابي که وقتی به چهره مي‌زنيم ديگر خودمان نيستيم و مجوز پيدا مي‌کاري بکنيم يا هر حرفي به زبان بياوريم. ما هر روز پشت صورتک‌هاي ساختگي خودمان قايم مي‌شويم و بدون اينکه بدانيم ديگران راز دروغ ما را مي‌دانند بر اثباتش پافشاري مي‌کنيم. هر روز سر هم کلاه مي‌گذاريم. دروغ مي‌گوئيم و با رياکاري روز و شب مي‌کنيم. خيلي از ما با همين نقش‌ها نان در مي‌آوريم. نان‌مان در حرف‌هاي خوش رنگ و لعابي است که به خورد ديگران مي‌دهيم. بدون اينکه خودمان ذرهاي باروشان داشته باشيم. صبح تا شب آموزدهايم را به صورت موروثي به نسل‌ها منتقل مي‌کنيم و در دنياي مجازي مطالبی مي‌نويسيم که محبوب‌مان مي‌کند بي آنکه مجبور باشيم به آن پايبند باشيم. اصلا نقاب دنياي مجازي از همه روز غوب تر است. مي‌توانی هر که از رويش را داري باشي. نه تلاش مي‌خواهد و نه نياز به اثبات شخصيت. انما نقابي که مي‌خواهم از آن بگويم آشناتر از اين حرف‌هاست. علم و دانش خاصي نمي‌خواهد و از همان روزهاي اول کوچک و بزرگ‌مان نحوه استفاده از آن را ياد مي‌گيريم. بياييد چند تاين از نقاب‌ها را مرور کنيم.

فقط از یک سحر تا شام!

■ نقابي فراگير به نام دورويي

مجرى برنامه براي بچه‌ها از فوايد صبحانه مي‌گويد و اينکه براي سلامتي و رشد حتما بايد مفصل خورده شود. اما خودش صبحانه نخورده و به یک کيبک و شير براي کودکش بسپارده کرده است. کسسي ديگر در یک نقطه از شهر در سمينار حمايت از حقوق زنان شرکت مي‌کند. با آب و تاب از مشارکت مردان براي پيشرفت بانوان مي‌گويد و لياقت زنان را ايش از امور جاري خانه مي‌داند. ولي وقتی خسته از سمينار به خانه مي‌اي‌دول از همه جلوي تلويزيون لم مي‌دهد و با صداي کلفت مي‌گويد گر سمنار چهار چه داريم!

سبک ازدواج

■ حسين گل محمدی

آدم‌ها در سير تکاملی خود به جايي مي‌رسند که دل‌شان مي‌خواهد بقيه زندگي را با شخص ديگري ادامه دهند. قبلا انواع دوستي را در دوران سرمازي، دانشجويي، اردوها و حتی هم خانه بودن با دوستان و هم کلاسي‌ها تجربه کرده‌اند اما هر کدام نقص‌هاي خودشان را دارند و فقط براي یک زندگي موقت کافي هستند. اين است که آدم‌ها از یک جاري به بعد وقتی به بلوغ فکري رسييدند و خود را آماده داره یک رابطه دانستند اقدام به ازدواج مي‌کنند. عالم و آدم را خبردار مي‌کنند تا شاهد قول و قرارهاي‌شان باشند. پاي قسم و آيه را وسط مي‌کشند تا شروع یک رابطه را اعلام کنند. جشن انجمناني و تعيين مهر به‌هاي سنگين براي آغاز یک رابطه هميشگي که به قول قديم‌ها مثل یک هندوانه در بسته است و تا زير یک سقف نروند کيفيت آن معلوم نمي‌شود.

با جاري شدن خطبه عقد همه چيز به یک زندگي دو نفره تبديل مي‌کند. ديگر من‌ها به ما بدل شده و جيب‌ها يکي مي‌شود. به لحاظ اقتصادي همه چيز تقسيم مي‌شود. در واقع براي شروع یک رابطه تعيين مبلغی مهر به که مي‌گويند کي داده کسي گرفته و یک جشن مفصل که همه را خبردار کند کافي است. اما داستان جدايي فرق مي‌کند. به اين آساني‌ها نيست. یک روز احساس مي‌کنند حال‌شان با کسي که کنارشان است خوش نيست. از بودن کنار هم حس رضايست ندارند و موجب کاهش کيفيت زندگي يکديگر شده‌اند. يا نه! گاهي تفاهم دارند اما یک

سبک زندگي

سبک زندگي ۸۸۹۸۴۷۱

■ مرضيه باميری



دنيای امروز ما پر از نقاب‌هاي رنگي است. نقابي از جنس دروغ و ريا. نقابي که وقتی به چهره مي‌زنيم ديگر خودمان نيستيم و مجوز پيدا مي‌کنيم هر کاري بکنيم يا هر حرفي به زبان بياوريم. ما هر روز پشت صورتک‌هاي ساختگي خودمان قايم مي‌شويم و بدون اينکه بدانيم ديگران راز دروغ ما را مي‌دانند بر اثباتش پافشاري مي‌کنيم. هر روز سر هم کلاه مي‌گذاريم. دروغ مي‌گوئيم و با رياکاري روز و شب مي‌کنيم. خيلي از ما با همين نقش‌ها نان در مي‌آوريم. نان‌مان در حرف‌هاي خوش رنگ و لعابي است که به خورد ديگران مي‌دهيم

و کلاهي است که به خورد ديگران مي‌دهيم

جرم نقاب بر چهره مي‌زنند. انگار در آن زمان خودشان هم از ديدن خودشان مشتمئز مي‌شوند. بگذريم. نقاب را براي بازي هم به صورت مي‌زنند احتمالا در تناثر بسياري از نقاب‌ها و صورتک‌ها را با نوع و رنگ‌هاي مختلف ديده‌ايد. حالا از شما مي‌پرسم آيا تاکنون براي بازي زندگي نقاب به صورت زده‌ايد؟ شده بخواهيد دروغی بگوئيد يا کسي را بازي دهيد؟

■ وقتی بر چهره نقاب می‌زنیم

دنيای امروز ما پر از نقاب‌هاي رنگي است. نقابي از جنس دروغ و ريا. نقابي که وقتی به چهره مي‌زنيم ديگر خودمان نيستيم و مجوز پيدا مي‌کاري بکنيم يا هر حرفي به زبان بياوريم. ما هر روز پشت صورتک‌هاي ساختگي خودمان قايم مي‌شويم و بدون اينکه بدانيم ديگران راز دروغ ما را مي‌دانند بر اثباتش پافشاري مي‌کنيم. هر روز سر هم کلاه مي‌گذاريم. دروغ مي‌گوئيم و با رياکاري روز و شب مي‌کنيم. خيلي از ما با همين نقش‌ها نان در مي‌آوريم. نان‌مان در حرف‌هاي خوش رنگ و لعابي است که به خورد ديگران مي‌دهيم. بدون اينکه خودمان ذرهاي باروشان داشته باشيم. صبح تا شب آموزدهايم را به صورت موروثي به نسل‌ها منتقل مي‌کنيم و در دنياي مجازي مطالبی مي‌نويسيم که محبوب‌مان مي‌کند بي آنکه مجبور باشيم به آن پايبند باشيم. اصلا نقاب دنياي مجازي از همه روز غوب تر است. مي‌توانی هر که از رويش را داري باشي. نه تلاش مي‌خواهد و نه نياز به اثبات شخصيت. انما نقابي که مي‌خواهم از آن بگويم آشناتر از اين حرف‌هاست. علم و دانش خاصي نمي‌خواهد و از همان روزهاي اول کوچک و بزرگ‌مان نحوه استفاده از آن را ياد مي‌گيريم. بياييد چند تاين از نقاب‌ها را مرور کنيم.

فقط از یک سحر تا شام!

فقط از یک سحر تا شام!

سبک ازدواج

■ حسين گل محمدی

آدم‌ها در سير تکاملی خود به جايي مي‌رسند که دل‌شان مي‌خواهد بقيه زندگي را با شخص ديگري ادامه دهند. قبلا انواع دوستي را در دوران سرمازي، دانشجويي، اردوها و حتی هم خانه بودن با دوستان و هم کلاسي‌ها تجربه کرده‌اند اما هر کدام نقص‌هاي خودشان را دارند و فقط براي یک زندگي موقت کافي هستند. اين است که آدم‌ها از یک جاري به بعد وقتی به بلوغ فکري رسييدند و خود را آماده داره یک رابطه دانستند اقدام به ازدواج مي‌کنند. عالم و آدم را خبردار مي‌کنند تا شاهد قول و قرارهاي‌شان باشند. پاي قسم و آيه را وسط مي‌کشند تا شروع یک رابطه را اعلام کنند. جشن انجمناني و تعيين مهر به‌هاي سنگين براي آغاز یک رابطه هميشگي که به قول قديم‌ها مثل یک هندوانه در بسته است و تا زير یک سقف نروند کيفيت آن معلوم نمي‌شود.

با جاري شدن خطبه عقد همه چيز به یک زندگي دو نفره تبديل مي‌کند. ديگر من‌ها به ما بدل شده و جيب‌ها يکي مي‌شود. به لحاظ اقتصادي همه چيز تقسيم مي‌شود. در واقع براي شروع یک رابطه تعيين مبلغی مهر به که مي‌گويند کي داده کسي گرفته و یک جشن مفصل که همه را خبردار کند کافي است. اما داستان جدايي فرق مي‌کند. به اين آساني‌ها نيست. یک روز احساس مي‌کنند حال‌شان با کسي که کنارشان است خوش نيست. از بودن کنار هم حس رضايست ندارند و موجب کاهش کيفيت زندگي يکديگر شده‌اند. يا نه! گاهي تفاهم دارند اما یک

منمی‌شد. مي‌گويم گول اين تبليغات افزايش جمعيت را نخور مادر. آنها فکر خودشان هستند! نگاه مهيسم کوتاهي به چهره روشنفکرانه من مي‌کند با همان ليخنه هميشگي اش مي‌گويد: دلت چه مي‌گويد؟ اصلا پای در دل‌هاي دخترت نشستهاي؟ مي‌داني خيلي تنهاست؟ مي‌داني گاهي گوشي را برمي‌دارد و يواشکي خواهش مي‌کند که تسوا را نصيحت کنتم برايش خواهر يا برادر بياوري؟ مي‌گويم بچه خسرچ دارد. ما به تمام اثرئي‌مان براي خوشبختي او مايه بگذاريم. آمدن فرزند بعدی مساوی است با داشتن عقده خيلي چيزها که ما ديگر توانش را نداريم برايش روي زمين کار مي‌کردند و پايه پاي همسران‌شان مي‌دويند. تازه کسي هم براي بچه‌زايی ناز‌شان رانمی‌کشيد. مي‌گويم حلاله تنها و دور از هم هستند. تکليف نگهداري بچه اول چه مي‌شود؟

زل مي‌زند به صورت م و مي‌گويد: ما بچه‌ها را با چادر به پشتمان مي‌بستيم و باهم کل مي‌کرديم. به يکي شير مي‌داديم به آن يکي نان تريت شده در آبگوشت.

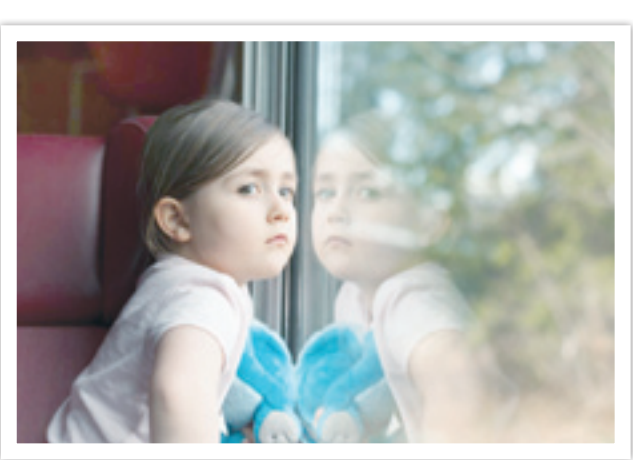
حرفش را قطع مي‌کنم که شما بچه‌ها را اصطلاحا يلخي بزرگ مي‌کرديد و برايش وقت نمي‌گذاشتيد. باخم جوابم را مي‌دهد: ما يلخي نبوديم اتفاقا روي بچمداري خيلي حساس بوديم. مثل مادرهاي امروز دنيايل و فرزندمون بوديم و حسايي براي بچه وقت مي‌گذاشتيم. ما قبل از اينکه غذاهاي کمکي باشد و دنگ و فنگ‌هاي نغذيه امروز در کار باشد براي بچه‌ها خوراکی مفوی درست مي‌کرديم. مي‌گويم اصلا تمام حرف‌هاي شما قبول. ولي حالا اوضاع همه چيز تغيير کرده مادر جان! زمان شما آن قدر بيماري نبود. آن قدر دوران بارداري سخت و پيچيده نبود. حالا هر بار که براي آزمايش غربالگري مي‌توفسند قلبت به دهات مي‌ايد تايفهمي بچها سالم است دنگ و فنگ و تشريفات قبل از به دنيا آمدنش بيش از تولد است. کي قلب از جاي ر اهاسته



گاهي فکر مي‌کنم ما پدرو و مادرها خودخواه هستيم. فکر آرامش و آسايش بچه‌ها را مي‌کنيم اما يک عمر تنهائي را براي ايشان به امرغان مي‌آوري م. براي شان بهترين‌ها را مي‌خريم اما آنها بلذ نيستند يا کسي بازي کنند. چرا که به تنها بودن خو گرفته‌اند. حالا مانده‌ام در دوراهي!

مي‌نوشد و ادامه مي‌دهد: خدا را شکر که حالا آن قدر امکانات وسيع شده که شما قبل از تولد از سلامتي فرزندت با خبر شوي. قديم خوب بود که تا نه ماه معلوم نبود بچه چه وضعي دارد؟ وقتی به دنيا مي‌آمد با عقل و هوش درستي نداشت با شکل وشمايلش غير عادي بود! کي داني اگر چند تا مادر مثل شماها براي غربالگري مي‌رفتند تن به زايمان يک کودک نارس و ناقص نمي‌دادند؟ مي‌داني تکنولوژي که تو از آن به عنوان عامل استرس ياد مي‌کني چقدر مفيد است و عذاب يک عمر مادر و بچه را کم مي‌کند؟ مي‌گويم زمان شما آن قدر بيماري‌هاي عجيب نبود. اگر در دوران بارداري کرونا و آنفولانزا و ... بگيرم چه کنم؟ مي‌خندد و مي‌گويد اولاً تقدير دست آن بالايي است. دوماً زمان ما هم بيماري طاعون بود. بچه‌ها حصيه و سرخ مي‌توفسند. خيلي وقت‌ها بچه‌ها يک شب تب مي‌کردند و فردايش مي‌گفتند بچه فلاني مرده. شايد همين بيماري‌هاي الان را گرفته بود اما تشخيص داده در دوراهي!

قصه زندگي



گپ‌وگفت مادر دختری درباره فرزند دوم

مامان! برای من یک داداش مياری؟

■ مرضيه باميری

يک ساعتی است رويه‌روي شمعدايي سرخ و صورتی حياط مادر نشستام و به گل هايش خيره مانده‌ام. مادر با دو فنجان که نه، دو پاتيل چاي از راه مي‌رسد و مي‌نشيند کنارم. پولکي و گز هم در سيني گذاشته. مي‌فهمم که قرار است حرف مهمي بزند. آرام آرام سر بحث را باز کرده و ناگاهان مي‌پرسد تصميم نداري بچه دوم بياوري؟ صورت خشک مي‌شود و خيره مي‌شود به دهانش. انگار دارد از دنياي ناشناخته بسيارها حرف مي‌زند. منتظر جوابم نمي‌ماند و خودش دوباره باب نصيحت را باز مي‌کند: «دخترم به خدا يک بچه کافي نيست. بزرگ که شد به درد سرر مي‌افتد.» مي‌گويم مادر شرايط بچه آوري نداريم. مي‌گويد: اوضاع شما از زمان ما بد تر نيست...

منمی‌شد. مي‌گويم گول اين تبليغات افزايش جمعيت را نخور مادر. آنها فکر خودشان هستند! نگاه مهيسم کوتاهي به چهره روشنفکرانه من مي‌کند با همان ليخنه هميشگي اش مي‌گويد: دلت چه مي‌گويد؟ اصلا پای در دل‌هاي دخترت نشستهاي؟ مي‌داني خيلي تنهاست؟ مي‌داني گاهي گوشي را برمي‌دارد و يواشکي خواهش مي‌کند که تسوا را نصيحت کنتم برايش خواهر يا برادر بياوري؟ مي‌گويم بچه خسرچ دارد. ما به تمام اثرئي‌مان براي خوشبختي او مايه بگذاريم. آمدن فرزند بعدی مساوی است با داشتن عقده خيلي چيزها که ما ديگر توانش را نداريم برايش روي زمين کار مي‌کردند و پايه پاي همسران‌شان مي‌دويند. تازه کسي هم براي بچه‌زايی ناز‌شان رانمی‌کشيد. مي‌گويم حلاله تنها و دور از هم هستند. تکليف نگهداري بچه اول چه مي‌شود؟

زل مي‌زند به صورت م و مي‌گويد: ما بچه‌ها را با چادر به پشتمان مي‌بستيم و باهم کل مي‌کرديم. به يکي شير مي‌داديم به آن يکي نان تريت شده در آبگوشت.

حرفش را قطع مي‌کنم که شما بچه‌ها را اصطلاحا يلخي بزرگ مي‌کرديد و برايش وقت نمي‌گذاشتيد. باخم جوابم را مي‌دهد: ما يلخي نبوديم اتفاقا روي بچمداري خيلي حساس بوديم. مثل مادرهاي امروز دنيايل و فرزندمون بوديم و حسايي براي بچه وقت مي‌گذاشتيم. ما قبل از اينکه غذاهاي کمکي باشد و دنگ و فنگ‌هاي نغذيه امروز در کار باشد براي بچه‌ها خوراکی مفوی درست مي‌کرديم. مي‌گويم اصلا تمام حرف‌هاي شما قبول. ولي حالا اوضاع همه چيز تغيير کرده مادر جان! زمان شما آن قدر بيماري نبود. آن قدر دوران بارداري سخت و پيچيده نبود. حالا هر بار که براي آزمايش غربالگري مي‌توفسند قلبت به دهات مي‌ايد تايفهمي بچها سالم است دنگ و فنگ و تشريفات قبل از به دنيا آمدنش بيش از تولد است. کي قلب از جاي ر اهاسته



گاهي فکر مي‌کنم ما پدرو و مادرها خودخواه هستيم. فکر آرامش و آسايش بچه‌ها را مي‌کنيم اما يک عمر تنهائي را براي ايشان به امرغان مي‌آوري م. براي شان بهترين‌ها را مي‌خريم اما آنها بلذ نيستند يا کسي بازي کنند. چرا که به تنها بودن خو گرفته‌اند. حالا مانده‌ام در دوراهي!

مي‌نوشد و ادامه مي‌دهد: خدا را شکر که حالا آن قدر امکانات وسيع شده که شما قبل از تولد از سلامتي فرزندت با خبر شوي. قديم خوب بود که تا نه ماه معلوم نبود بچه چه وضعي دارد؟ وقتی به دنيا مي‌آمد با عقل و هوش درستي نداشت با شکل وشمايلش غير عادي بود! کي داني اگر چند تا مادر مثل شماها براي غربالگري مي‌رفتند تن به زايمان يک کودک نارس و ناقص نمي‌دادند؟ مي‌داني تکنولوژي که تو از آن به عنوان عامل استرس ياد مي‌کني چقدر مفيد است و عذاب يک عمر مادر و بچه را کم مي‌کند؟ مي‌گويم زمان شما آن قدر بيماري‌هاي عجيب نبود. اگر در دوران بارداري کرونا و آنفولانزا و ... بگيرم چه کنم؟ مي‌خندد و مي‌گويد اولاً تقدير دست آن بالايي است. دوماً زمان ما هم بيماري طاعون بود. بچه‌ها حصيه و سرخ مي‌توفسند. خيلي وقت‌ها بچه‌ها يک شب تب مي‌کردند و فردايش مي‌گفتند بچه فلاني مرده. شايد همين بيماري‌هاي الان را گرفته بود اما تشخيص داده در دوراهي!